

انقلاب اکتبراز منظر زمان و عکس

زمان در راه

***ایستر لسلی** . ترجمه: رحمان بوذری*



اثری از میخائیل شولوخوف

ملاطفت واقعی خطوط صورت لنین را به ما نشان دهد، یا آن ویژگی‌های ظریفی – همچون رندی، حيله‌گری، پاک‌پیتنی – که وقتی انسان در طول زمان اقدام به عمل می‌کند دست به دست هم می‌دهند. ظاهراً تروتسکی این امکان را باز می‌کند که دید عکاسانه – لاقال آن نوع از عکاسی غیرنمایشی، تصادفی و فوری – به چیزی در لایه زیرین واقعیت دست یابد، چیزی اساسی. این موضعی بود که عکاس انقلابی الکساندر رودچنکو اتخاذ کرد. او هم به مجموعه‌ای از

عکس‌های لنین فکر کرد و درباره آنها چنین نوشت: عکاس‌های خوش‌شانس تصویر او را ضبط کرده‌اند. هم وقتی باید و هم وقتی نباید. او وقت نداشت؛ یک انقلاب در جریان بود و او رهبرش – پس خوش نداشت آدم‌ها سر اهش سبز شوند. با این‌همه، ما عکس‌های زیادی از لنین داریم.

حالا طی ده سال گذشته، هنرمندانی از هر طیف و با هر استعدادی، تقریباً در سرتاسر دنیا و نه فقط در اتحاد جماهیر شوروی، متخصصانی در همه زمینه‌ها، او را در قالب‌های هنری به تصویر کشیده‌اند؛ هزاران بار بابت این مجموعه عکس‌ها پول گرفته‌اند و اغلب بیشترین استفاده را از آن کرده‌اند. و به من بگو کی و کجا و درباره کدام‌یک از این آثار هنری می‌توان گفت: این است ولادیمیر لنین واقعی. یک لنین نداریم، و نخواهیم داشت. چرا؟ نه چون، به قول خیلی‌ها، «تاکتون نتوانسته‌ایم، نبوغش را نداشته‌ایم، ولی بالاخره بوده‌اند کسانی که دست‌کم کارهایی کرده‌اند». نه، یک لنین نخواهیم داشت، چون مجموعه‌ای از عکس‌ها داریم و این مجموعه عکس‌های فوری به هیچ عکس اجازه نمی‌دهد لنین آرمانی یا کاذب را معرفی کند. همه این مجموعه عکس‌ها را دیده‌اند و در حقیقت هیچ‌کس اجازه نخواهد داشت مزخرفات هنری را لنین ابدی جا بزند.

راست است که می‌گویند هیچ عکس واحدی در کار نیست که مطلقاً شبیه او باشد، ولی هر یک از این عکس‌ها شباهتی به او دارند. به باور من هیچ ترکیبی از لنین نداریم، و یک ترکیب واحد از لنین نمی‌توان داشت که برای همگان یکسان باشد.. ولی یک ترکیب از او هست؛ بازنمایی مبتنی بر عکس‌ها، کتاب‌ها و یادداشت‌ها.



به قطع و یقین باید گفت با پدیدارشدن عکس‌ها دیگر نمی‌توان یک پرتره واحد و لاینقیب داشت. وانگهی، انسان فقط یک کل نیست، انسان مجموعه‌ای از کل‌هایی است که گاه در تعارض با همنند. اینجا بار دیگر سرنوکه مساله زمان در نوشته‌های تروتسکی پیدا می‌شود: هر یک از عکس‌های لنین لحظاتی است از فرایند انقلاب – نقاطی در زمان که در آنها روند امور نامشخص، زودگذر، و بخشی از سیل خروشان‌ی بود که در آن تغییر، احتمال، نفی، تفاوت، آغازها و انجام‌ها می‌آید و می‌رود.

رودچنکو چنین می‌نویسد:

راستش را به من بگو، چه چیز باید از لنین باقی بماند:

مجسمه‌های برنزی؟

پرتره‌های روی بوم؟

گزاروها؟

نقاشی‌های ابرنگ؟

دفترچه یادداشت‌های شخصی، خاطرات دوستان؟

یا

مجموعه عکس‌هایی از او، به وقت کار و استراحت؟

آرشیوی از کتاب‌ها، یادداشت‌ها، خاطراتش؟

گزارش‌های روزنامه‌ها، فیلم‌ها، صداها، ضبط‌شده؟ فکر نمی‌کنم حق انتخابی داشته باشیم.

یکی از مآخذ چاینا می‌پویل وقایع‌نگاری نیکولای سوخانف از انقلاب روسیه است که از استعراهای – احتمالاً از عکاسی – استفاده می‌کند تا فعالیت استالین را در ۱۹۱۷ توصیف کند: «لگهای خاکستری که گاه و بیگاه ظاهر می‌شود ولی هیچ ردی از خود به جا نمی‌گذارد.» واقعیت ثبت‌شده در عکس دروغ



اکتبر:داستان انقلاب روسیه

چاینا می‌پویل

ناشر: ورسو

سال ۲۰۱۷

اندیشه

سه‌شنبه ۲۰ آبان ۱۳۹۶ • سال پانزدهم • شماره ۲۹۹۴ • ۹

شرق روزنامه

گزارش

جهانگیر علمداری در همایش صد سال پس از انقلاب روسیه

تراژدی انقلاب اکتبر

تراژدی را به همان تعبیری به کار می‌برم که جورج اشتاینر در کتاب «مرگ تراژدی» از آن استفاده می‌کند. اشتاینر در این مقاله دو ویژگی عمده را برای تراژدی برمی‌شمارد که من به‌طور غیرمستقیم و طعنه‌آمیز برای انقلاب اکتبر به کار می‌برم. یکی زوال و افول بخت و اقبال و دیگری حرکتی که به یک فاجعه منجر می‌شود. به نظر من انقلاب اکتبر یک رشته پتانسیل‌ها و امکانات بالقوه را برای سیاست ارائه داد ولی به دلایلی که توضیح خواهم داد از این پتانسیل‌ها استفاده نشد و به‌تدریج شرایط غیرقابل‌ترازگشتی در شوروی برقرار شد که در نهایت به سقوط این سیستم انجامید.

از زمینه‌هایی که پتانسیل آن در انقلاب اکتبر موجود بود ولی فراهم نماند به‌عنوان «برابری در سطح زیست‌جهان» نام می‌برم. انقلاب اکتبر جزو نخستین انقلاب‌ها در دوران جدید بود که داعیه برابری داشت. این داعیه درست بود و انقلاب می‌خواست برابری را به سطح زیست‌جهان برگرداند. انقلاب اکتبر این داعیه را داشت که می‌خواست از یک انقلاب سیاسی که نخبان انجام می‌دهند فراتر رود و با زندگی عمومی و عادی و روزمره مردم ارتباط برقرار کند. ولی به نظر می‌رسد در این هدف موفق نبود. همین موضوع انقلاب روسیه را در موقعیت ترازگی قرار داد که در نهایت به زوال انجامید. مثل خیلی از رژیم‌های سیاسی دیگر، رهبران انقلاب اکتبر نتوانستند با زیست‌جهان روسی رابطه برقرار کنند و به‌جای اینکه به یک رابطه دموکراتیک برسند در نهایت به آن مسلط شدند و غلبه کردند و آن را دستکاری کردند. درواقع این انقلاب تبدیل به یک سیستم شد.

روند و اتفاقی که روی داد تصادفی و خلق‌الساعه نبود و حداقل دو دلیل اصلی وجود داشت که منجر به این وضعیت شد. یکی ماهیت ایدئولوژیک انقلابیون بود که به نوعی غیریت‌سازی بین خود و بیگانه انجامید و در نتیجه اصل عمومیت را در خاصیت زیست‌جهان است پشت‌سر گذاشت. نکته دوم این است‌که انقلابیون نتوانستند بر ذهنیت‌هایی که از گذشته در جامعه روسیه به‌شدت ریشه‌دار بود غلبه یابند. این مساله باعث شد که نه‌فقط این انقلابیون به آگاهی درباره اکنونیت خود در ارتباط با گذشته و با وضعیت کنونی انقلاب دست یابند بلکه نتوانستند بر رابطه سنتی مردم در نظام‌های سیاسی، یعنی شایند بین نخبه و غیرنخبه، فائق آیند. نتیجه این امر کناررفتن عامه مردم از تصمیم‌گیری‌ها و حتی درنظرنگرفتن خواسته‌هاست. از این لحاظ انقلاب اکتبر این بخت را از دست داد که بتواند به انقلابی تبدیل شود که در حوزه عمومی مستقر شود. فشارهای زیادی بر این انقلاب وجود داشت که نمی‌توان نادیده گرفت ولی به‌هرحال، هم روشنفکران روسی و هم اصحاب قدرت به زوال اینکه با این زیست‌جهان کنار بیایند نخواستند بر این زیست‌جهان غلبه کنند. منظور من از زیست‌جهان همان عرصه عمومی زندگی روزمره مردم است‌که معمولاً در سیاست موضع پیش‌افتاده و دست‌چندمی محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد انقلابیون به‌تدریج چنان تحت‌تاثیر سیاست‌های ایدئولوژیک و ضرورت‌های امر سیاسی قرار گرفتند که از این زیست‌جهان غافل شدند. من این را همان نقطه فاجعه‌ای می‌دانم که از آن می‌توان به‌عنوان نقطه پایان تراژدی یاد کرد. حتی به نظر می‌رسد که این نگاه به‌نوعی تداوم همان نگاه اشرافیت آریستوکراسی روسی باشد که در چارچوب یک قشربندی جدید بعد از انقلاب خود را نشان داد.

یک روند منفی که در دل انقلاب اکتبر از همان روزهای اول رشد کرد به‌تدریج میان طبقه حاکم و مردم شکاف انداخت. در زبان روسی واژه‌ای هست که نشان می‌دهد در فرهنگ روسی مردم چقدر اهمیت دارند. این واژه ناروده به معنای مردم است. جالب اینجاست که معنای تحت‌اللفظی آن در روسی افراد غیرنخبه است. حتی در خود فرهنگ روسی و ادبیات و زبان مصطلح جامعه نیز این تمایزگذاری که بتوان از مردم در چارچوب زیست‌جهان یاد کرد وجود داشته است. نارودها هم در روسیه و هم در سایر کشورها کمتر در سیاست دخالت می‌کنند و ظاهراً قرار بوده انقلاب اکتبر وضع آنها را بهتر کند ولی متأسفانه در این انقلاب به نظر خیلی از موارد در نهایت به حاشیه کشیده شدن. موضوع این نیست که انتظار داشته باشیم آنها تصمیم‌گیرنده باشند بلکه حتی در سیاست‌گذاری‌ها هم چندان به حساب نیامدند. مسائلی مثل صنعتی‌شدن، گسترش سوسیالیسم و مسائلی از این دست ارتباط را با زیست‌جهان در محقق قرار داد.

نقطه محوری این وضعیت ترازیک، بیگانه‌سازی مردم با سیاست بود. شکاف روزافزون بین مردم و دولتمردان به‌تدریج جنبش را تبدیل به سیستم کرد. هرچند اگر از نظر عملکردی و کارکردی نگاه کنیم بسیار موفق بود ولی به‌لحاظ اینکه فرصت ارتباط با زیست‌جهان را از دست داد قابل انتقاد. در نتیجه‌گیری می‌خواهم به این موضوع بپردازم که مسئله اصلی غیریت‌سازی، قشربندی زیست‌جهان، غلبه سیاست بر زندگی عمومی، انزجار تدریجی عامه مردم از شرکت در امور سیاسی و استعمار زیست‌جهان توسط قدرت بود. در نهایت آن یکپارچگی که زیست‌جهان براساس آن عمل می‌کرد ناپد نشد. مثالی می‌زنم تا نشان دهم چطور مناسبات قدرت در ظاهر وارونه دوره قبل از انقلاب بود ولی منطقی مطابق آن عمل می‌کرد. نخستین آمریکاری رسمی مدرن جمعیت در روسیه در سال ۱۸۹۷ برگزار شد. یعنی زمانی‌که هنوز امپراتوری روسیه برقرار بود. نوع آمارگیری با کشورهای غربی متفاوت بود. دسته‌بندی‌ها و رده‌بندی جمعیت براساس اشتغال تدوین نشده بود بلکه نگاه کلیه جنبه منزلتی داشت. اول طبقات شریف و اشراف، دوم روحانیون، سوم تاجران، چهارم مردمان شهرنشین و پنجم هم دهقانان بودند. یعنی یک نوع نظام سببی و سلسله‌مراتبی. بعد از انقلاب هویت‌یابی اجتماعی گرچه ظاهراً با تعبیری کاملاً متفاوت ولی همچنان سلسله‌مراتبی باقی ماند. در قانون اساسی ۱۹۱۸ روسیه، این غیریت‌سازی این‌بار نه براساس منزلت و رده‌بندی طبقات اجتماعی عمل کرد و بسیاری از طبقات روسیه چون در تقسیم‌بندی‌های طبقاتی قرار نمی‌گرفتند از کلیه حقوق شهروندی محروم شدند. این حکومت با غیریت‌سازی دوباره بخشی از جمعیت را طرد کرد و امکان ارتباط با زیست‌جهان را به‌تدریج از بین برد و قدرت بر زیست‌جهان غلبه کرد. من این را یک وضعیت ترازیک می‌دانم. بخت و اقبال اولیه انقلاب اکتبر از بین رفت و به سمت یک فاجعه حرکت کرد. این فاجعه گرچه در ظاهر به چشم نمی‌آید ولی شاید فاجعه اصلی خیلی از جریان‌های مشابه باشد.

هولوکاست به فارسی

به‌تازگی کتاب «هولوکاست: پیگرد و گشتار یهودیان» نوشته الکساندر براکل از سوی نشر ثالث منتشر شده که تقریباً می‌توان گفت نخستین کتابی است که درباره هولوکاست در ایران منتشر می‌شود و فرایند گشتار یهودیان را شرح می‌دهد. براکل یهودیان را شرح می‌دهد. براکل متخصص حوزه اروپای شرقی در تاریخ معاصر است. انکار هولوکاست یکی از موضوعاتی است که طی دهه‌های اخیر جنجال‌های بسیاری در جهان به پا کرده است. در نظر منکران هولوکاست، نسل‌کشی یهودیان به دست آلمان نازی در جریان جنگ دوم جهانی رخ نداده و اگر هم چنین اتفاقی افتاده در تعداد قربانیان و کشته‌شدگان آن بزرگ‌نمایی شده است. شاید باور آن سخت باشد که چگونه ممکن است چندمیلیون انسان در عرض چند سال کشته شده باشند، اما کتاب حاضر همین فرایند را با عقل سرد شرح می‌دهد؛ یعنی فرایندی که از نظریه‌ای سیاسی – یهودستیزی– آغاز شد، به حذف اقتصادی و اجتماعی و بعد فیزیکی یهودیان از جامعه آلمان کشید و در نهایت باعث شد جماعت گسترده یهودیان از جای‌جای اروپا به اردوگاه‌های مرگ برده شوند. ایدئولوژی نازی‌ها از آغاز شکل‌گیری کاملاً ضدیهود بود و فرایند حذف یهودیان از جامعه آلمان از همان ابتدای به‌قدرت‌رسیدن هیتلر آغاز شد. این فرایند رفته‌رفته شدت بیشتری یافت تا آنکه در شرایط جنگ کار به کشتار رسید. براکل از منظر آلمان هولوکاست به مسئله کشتار یهودیان پرداخته و با بیانی سرد،

اینجا قضیه لباس مطرح می‌شود. این مساله که ردای انقلابی برانزده چه کسی است. البته باز هم پای مارکس و «هیچ‌دم بروم» به میان می‌آید. مارکس در بحث از جمهوری اول فرانسه اشاره می‌کند که چگونه این جمهوری «فقط لباس شب جدیدی بود برای همان جامعه کهنه بورژوایی». او جای دیگری به سرشت ارتجاعی سیاستمداران فرانسه اشاره می‌کند که از ۱۷۸۹ تا ۱۸۱۴ در کار تأسیس جامعه بورژوایی مدرن بودند. آنها «جامه‌های رومی» و «شعارهای رومی» را پذیرفتند. اینها «خودفریبی‌های» لازم‌اند برای اینکه محتوای محدود بورژوایی مبارزه‌هایشان را بپوشاند و شور و شوق‌شان را در بالاترین حد ممکن، در حد تراژدی بزرگ تاریخ، نکه دارند. جامعه‌ها مظلوند، برانزنده پنهان‌کاری. انقلاب پرولتری با این نقاب‌ها را کنار خواهد گذاشت یا نقاب‌های جدیدی تولید خواهد کرد که پیش از این هرگز دیده نشده و محصول شعر آینده است.



هولوکاست

الکساندر براکل

ترجمه: مهدی تدینی

ناشر: ثالث

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

حتی وقتی وحشتناک‌ترین مسائل را شرح می‌دهد، این واقعه را توصیف می‌کند. ازاین‌رو، نویسنده در این کتاب بیشتر در تلاش است تا ماشین کشتار را شرح دهد، یعنی این ماشین چگونه شکل گرفته و چگونه عمل می‌کرد. نویسنده از بستر فکری و ایدئولوژیک شروع می‌کند و رفته‌رفته به مراحل عملی کشتار یهودیان می‌رسد. نخست نویسنده به خاستگاه‌های یهودستیزی می‌پردازد و سپس توضیح می‌دهد یهودستیزی سیاسی چگونه در آلمان نازی مرحله‌به‌مرحله به اجرا درآمد. سپس مرحله عملی حذف یهودیان را شرح می‌دهد: اول حذف از حیات اقتصادی و تجاری، سپس حذف از حیات فرهنگی و اجتماعی و بعد حذف از حیات ملی و در نهایت حذف فیزیکی که البته بدون جنگ جهانی هرگز امکان‌پذیر نبود. البته این کتاب به تمام پرسش‌های موجود درباره هولوکاست پاسخ نمی‌دهد، ولی دیدی جامع و سرنخ‌های پژوهشی بسیاری به خواننده می‌دهد و دست‌کم به نکات مهمی اشاره می‌کند و شروع مناسبی برای مطالعه و بحث در این زمینه است. در بخشی از کتاب حاضر می‌خوانیم: «به محض آنکه اتاق پر می‌شد، درها را می‌بستند و گاز از درجه‌ای تزییق می‌شد. بر روی دری که هوا از آن عبور نمی‌کرد، یک سوراخ چشمی قرار داشت که مردان اس.اس از آن می‌توانستند صحنه جان‌کندن را ببینند. در جریان تزیریق گاز، صدای بلند موتورها و آژیرها مانع آن می‌شد که فریاد مرگ قربانیان درممانده به گوش کسی رسد. به طور میانگین حدود ۲۰ دقیقه طول می‌کشید تا در اتاق گاز دیگر کسی نماند».

^[1] کمیکان (Comicon) کنفرانسی سالانه است که ابتدا برای نمایش

^[2] کازبلی که می‌توان آن را به لباس‌بازی ترجمه کرد از ترکیب لباس (costume) و بازی (play)، یک‌جور بالماسکه است که در آن افراد لباس

^[3] شخصیت‌های فیلم‌ها و کارتون‌ها و بازی‌های ویدئویی نظیر اسپایدرمن و غیره را می‌پوشند.